



مجلس یازم

عاقبت به خیری از نگاه آیات و روایات

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر صمدی یزدی*

مقدمه

یکی از مسائل مهمی که در آموزه‌های اسلامی بیان شده و ائمه معصومین علیهم‌السلام برای آن رهنمودهای ارزشمندی ارائه کرده‌اند، عاقبت به خیری است. هر انسان موحد و خداباوری، باید برای پایان کار و عاقبت خود که به خیر یا به شر ختم شود، دغدغه داشته باشد. بر این اساس، پرداختن به این امر اهمیت خاصی دارد که در چند محور زیر به آن می‌پردازیم:

اهمیت موضوع

الف) قرآن کریم

– خداوند متعال مؤمنان را این‌گونه توصیه می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا لِلَّهِ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چنانکه حق تقوا و پرهیزکاری است، تقوای الهی داشته باشید و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید.»

* از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۱. آل عمران: آیه ۱۰۲.

- قرآن کریم یکی از خواسته‌های راسخان را در علم این چنین بیان می‌کند: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛^۱ پروردگارا! دل‌هایمان را بعد از آنکه ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش که تو بخشنده‌ای.»

- حضرت ابراهیم علیه السلام ضمن خواسته‌هایی که از خداوند دارد، عرض می‌کند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ؛^۲ پروردگارا! به من دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن.»

ب) روایات

- در روایتی، امام علی علیه السلام فرمود: «حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ الرَّجُلُ عَمَلَهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاءِ أَنْ يَخْتِمَ الْمَرْءُ عَمَلَهُ بِالشَّقَاءِ؛^۳ سعادت حقیقی این است که انسان عملش را به سعادت ختم کند و شقاوت واقعی آن است که فرد عملش را به شقاوت ختم نماید.»

- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که سه مرتبه فرمود: «أَلْعَمَلُ بِخَوَاتِيمِهِ، أَلْعَمَلُ بِخَوَاتِيمِهِ، أَلْعَمَلُ بِخَوَاتِيمِهِ؛^۴ عمل به پایان آن است! عمل به پایان آن است! عمل به پایان آن است!»

- رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه کسی را برای سفری بدرقه می‌کرد، چنین دعایی در حقش می‌نمود: «أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَ أَمَانَتَكَ وَ خَوَاتِيمَ عَمَلِكَ؛^۵ دین، امانت و عاقبت کار تو را به خدا می‌سپارم.»

۱. آل عمران: آیه ۸.

۲. شعرا: آیه ۸۳.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۵.

۴. حمیری، قرب الاسناد، ص ۵۲۴.

۵. برقی، محاسن، ج ۲، ص ۳۵۴.

- در احوالات حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است که خطاب به حواریان خود چنین می فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِيِّينَ بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْبِنَاءَ بِأَسَاسِهِ وَ أَنَا لَا أَقُولُ لَكُمْ كَذَلِكِ؛ ای گروه حواریان! به حق برای شما بگویم که مردم می گویند ساختمان به پایه و اساس است (سنگ اول ملاک کار است)؛ ولی من چنین نمی گویم!»

پرسیدند: «ای روح الله شما چه می فرمایید؟» فرمود: «بِحَقِّ أَقُولُ إِنَّ آخِرَ حَجَرٍ يَضَعُهُ الْعَامِلُ هُوَ الْأَسَاسُ؛^۱ من به حق می گویم، آن آخرین سنگی که سازنده می گذارد، اساس کار است!» یعنی مهم آخرین عمل و عاقبت امر انسان است!

دغدغه اولیای خدا

عاقبت به خیری، به قدری اهمیت دارد که حتی اولیای خدا هم درباره آن تشویش خاطر داشته و برای حسن عاقبت دعا می کردند. به مواردی در این زمینه اشاره می کنیم:

۱. حضرت یوسف و درخواست حسن عاقبت

حضرت یوسف علیه السلام که فراز و فرود زیادی در دوران زندگی دارد، وقتی همه مشکلات را پشت سر می گذارد و به اوج عزت و سلطنت می رسد، تنها دغدغه و تشویش خاطر او، عاقبت کار است و عاجزانه از پیشگاه خداوند می خواهد: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ؛^۲ پروردگارا! بخش عظیمی از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی. تو آفریننده

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۴۸.

۲. یوسف: آیه ۱۰۱.

آسمان‌ها و زمین هستی و تو سرپرست من در دنیا و آخرتی؛ مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما.»

۲. سفارش حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزندان

قرآن کریم می‌فرماید: «وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»^۱ ابراهیم و یعقوب علیهما السلام فرزندان خود را چنین وصیت کردند که فرزندان من! خداوند این دین (آیین ابراهیم علیه السلام) را برای شما برگزیده است؛ پس شما نباید جز مسلمان بمیرید.»

پیام آیه شریفه این است که انسان نه تنها باید نگران عاقبت کار خویش باشد، بلکه باید نگران عاقبت به خیری فرزندان خود نیز باشد و آنها را نیز به عاقبت امر خویش حساس نماید تا دچار سوء عاقبت نشوند.

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله و نگرانی از سرنوشت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید که شبی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خانهٔ همسر خود، ام‌سلمه بود. نیمه‌های شب ام‌سلمه متوجه شد که حضرت در بستر نیستند. گمان کرد پیامبر صلی الله علیه و آله به خانهٔ همسر دیگر خود رفته است. از جای برخاست و به جست‌وجوی حضرت پرداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله را در گوشه‌ای از خانه یافت که دست‌ها را به سوی آسمان برداشته، گریه می‌کند و چهار چیز از خدای متعال می‌خواهد: «اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي أَبَدًا، اللَّهُمَّ وَلَا تَكْلُنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، اللَّهُمَّ لَا تُشِمِّتْ بِي عَدُوًّا وَلَا حَاسِدًا أَبَدًا، اللَّهُمَّ لَا تَرُدَّنِي فِي سُوءٍ إِسْتَنْفَذْتَنِي مِنْهُ أَبَدًا؛ پروردگارا! هرگز آنچه خوبی را به من داده‌ای نگیر. خداوند! مرا یک چشم بر

هم زدن به خودم وامگذار. بارالها! هرگز مرا مورد شماتت دشمنان و حسودان قرار مده. خداوند! هرگز مرا به بلاهایی که از آنها نجات دادی بر مگردان.»

ام سلمه به شدت گریه کرد و بازگشت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متوجه گریه وی شد، آمد نزد او و فرمود: «ام سلمه! چرا این چنین گریه می کنی؟» گفت: «پدر و مادرم به فدایت! چرا گریه نکنم؟ شما با موقعیت و مقامی که نزد خداوند دارید و خداوند گذشته و آینده شما را بخشیده است، چنین گریه می کنید و از خداوند، این خواهش ها را دارید؛ پس ما باید چه کنیم؟» حضرت فرمود: «ام سلمه! چگونه ایمن باشم که خداوند جناب یونس بن متی را یک چشم بر هم زدن به خودش وا گذاشت و برای او پیش آمد، آنچه پیش آمد!»^۱

۴. علی عَلِيٌّ و نگرانی از عاقبت کار

هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خطبه شعبانیه، فضائل ماه مبارک رمضان را بیان و ارزش اعمال در این ماه را گوشزد کرد. علی عَلِيٌّ برخاست و گفت: «یا رسول الله! بهترین اعمال در این ماه چه عملی است؟» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بهترین اعمال در این ماه، پرهیز از حرام های الهی است.» سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریست! علی عَلِيٌّ سبب گریه را پرسید. حضرت فرمود: «گویا می بینیم که در ماه مبارک رمضان، تو برای خداوند نماز می گزاری و در این حال، اشقی الاولین و الآخرين، برادر پی کننده ناقه شومد، ضربتی بر سرت فرودمی آورد که محاسنت به خون خضاب خواهد شد.» در اینجا، علی عَلِيٌّ تنها پرسشی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمود، این بود: «وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؛ آیا آن هنگام، دین من سالم خواهد بود؟» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ؛ آری، دین تو سالم است!»^۲ وقتی علی عَلِيٌّ که تجسم ایمان، تقوا و

۱. قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۵.

۲. شیخ صدوق، الامالی، ص ۹۵.

بندگی خداست، نگران عاقبت امر خویش است، چگونه ما نباید نگران باشیم؟

۵. خردمندان و دعا برای عاقبت خیر

خداوند در سورهٔ آل عمران، هنگامی که نشانه‌های صاحبان عقل و خرد را بیان می‌کند که اهل ذکر، رکوع، سجود، بندگی خدا و تفکر هستند، یکی از نشانه‌ها را دعای عاقبت به خیری بیان کرده و می‌فرماید که صاحبان خرد چنین می‌گویند: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»^۱ پروردگارا! ما صدای منادی توحید را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد به پروردگارتان ایمان بیاورید و ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را ببخش، بدی‌های ما را بپوشان و ما را با نیکان (و در مسیر آنان) بمیران.»

چرا باید نگران عاقبت بود؟

اکنون این پرسش پیش می‌آید که به چه دلیل باید این قدر نگران بود و تشویش داشت؟ کسی که اعتقادات صحیح و رفتار درست دارد، نباید نگران باشد. تشویش خاطر و دغدغه بی‌مورد است.

در پاسخ باید گفت: دلیل نگرانی این است که انسان وقتی به تاریخ نگاه می‌کند، می‌بیند کم نبوده‌اند افرادی که یک عمر با عقیدهٔ درست و رفتار دینی خوب پیش رفته و در صراط مستقیم بوده‌اند؛ ولی در برهه‌ای از زمان، دچار لغزش و سقوط شده و عاقبت به شر گردیده‌اند.

از طرف دیگر، افراد بسیاری نیز بوده‌اند که عمری در مسیر شیطان حرکت کرده و انواع و اقسام خیانت‌ها و جنایت‌ها را مرتکب شده‌اند؛ ولی لحظه‌ای به خود

۱. آل عمران: آیهٔ ۱۳۰.

آمده، تغییر مسیر داده، با عاقبت خیر و سعادت مند از دنیا رفته و رهسپار دیار باقی شده‌اند؛ لذا باید امیدوار بود!

این مسئله در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد؛ چه قبل از اسلام و چه پس از آن.

نمونه‌هایی از خوش‌عاقبتان

۱. عمیر بن وهب

پس از جنگ بدر که بزرگانی از مشرکان قریش در آن کشته شدند و بقیه شکست خورده، به مکه بازگشتند. روزی «عمیر بن وهب بن عمیر جمحی» که خودش از سرکردگان جنگ بدر بود، در حجر اسماعیل با «صفوان بن امیه» ملاقات کرد. او غمگین نشسته بود و می‌گفت: «زندگی پس از کشته‌شدگان بدر تلخ و ناگوار است!» عمیر گفت: «من اگر قرض نداشتم و کسی بود که زن و بچه‌هایم را سرپرستی و تأمین کند، می‌رفتم و محمد ﷺ را به قتل می‌رساندم. پسر امیر است. من به بهانه آزادکردن او می‌رفتم و محمد را می‌کشتم!» صفوان بسیار خوشحال شد و گفت: «واقعاً تو چنین کاری انجام می‌دهی؟»

عمیر گفت: «آری!» صفوان گفت: «هم قرضت و هم مخارج زن و بچه‌هایت با من! تو می‌دانی که در مکه، کسی مثل من خانواده‌اش را در وسعت قرار نداده است. همه چیز برعهده من!» آنگاه شتری برای عمیر آماده و مجهز کرد. عمیر هم شمشیرش را برداشت، آن را به زهر آغشته ساخت و روانه مدینه شد. در ضمن به صفوان سفارش کرد که این جریان را کاملاً مخفی نگه‌دارد. عمیر به مدینه آمد و وقتی چشمش به رسول خدا ﷺ افتاد، گفت: «أنعم صباحاً!» و این روش سلام و تحیت مشرکان قبل از اسلام بود.

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند تحیت ما را «سلام» قرار داده است و این تحیت

اهل بهشت است!)» آنگاه فرمود: «ای عمیر! انگیزهٔ آمدنت به اینجا چه بود؟» عمیر گفت: «آمده‌ام فدیة بدهم و اسیرم را آزاد سازم.» حضرت فرمود: «پس شمشیر برای چه آورده‌ای؟» گفت: «شمشیر همراهم بود؛ فراموش کردم کنار بگذارم.»

حضرت فرمود: «عمیر! راستش را بگو برای چه آمده‌ای؟» گفت: «به جان خودم سوگند! فقط برای آزادی اسیرم آمده‌ام.»

حضرت فرمود: «عمیر! پس آن شروطی که در حجر اسماعیل با صفوان ابن امیه کردی، چه بود؟» عمیر یک لحظه تکان خورد و گفت: «چه شرطی؟»

حضرت فرمود: «شرط کردی که مرا به قتل رسانی، او نیز قرض تو را ادا کند و مخارج زن و بچه‌ات را تأمین نماید؛ اما خدا بین تو و سوء قصد تو حایل شد!» در این هنگام، عمیر به خود آمد و گفت: «گواهی می‌دهم که تو راست می‌گویی!» سپس اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ گفت و مسلمان شد. بعد گفت: «ای رسول خدا! ما گمان می‌کردیم شما در ادعای خبرهای آسمانی دروغ می‌گویید و وحی بر شما نازل نمی‌شود؛ در حالی که الآن باور کردم صداقت شما را؛ زیرا این سخن بین من و صفوان صورت گرفت و هیچ کس از آن مطلع نبود. من تأکید کردم که صفوان هم آن را کتمان کند. تو الآن به‌گونه‌ای خیر از مذاکرات ما می‌دهی که گویا در آن گفت‌وگو حضور داشته‌ای! معلوم است که خداوند تو را مطلع ساخته؛ بنابراین من هم به خداوند و به تو ایمان می‌آورم و شهادت می‌دهم آنچه آورده‌ای حق است و خدای را شکر می‌کنم که مرا به این مسیر هدایت فرمود!»

پیامبر ﷺ به مسلمانان فرمود: «به این برادران قرآن تعلیم کنید و اسیرش را نیز آزاد سازید.» عمیر گفت: «یا رسول الله! به شکرانهٔ اینکه خداوند مرا هدایت فرمود، اجازه بدهید بروم نزد قریش و آنها را به سوی خدا و اسلام دعوت کنم؛ شاید خداوند آنها را هدایت کند و از هلاکت نجات بخشد!» پیامبر ﷺ اجازه داد و عمیر به مکه آمد. صفوان بن امیه که در انتظار کشته‌شدن پیامبر به‌دست عمیر بن وهب

بود و مرتب از کسانی که از مدینه می آمدند سراغ عمیر را می گرفت، ناگهان خبردار شد، عمیر بن وهب مسلمان شده است. بسیار خشمگین شد، به عمیر دشنام داد و سوگند خورد که هرگز با او سخن نگوید و کاری برای او انجام ندهد! ولی با دعوت عمیر، جمع زیادی از مردم اسلام را پذیرفتند.^۱

۲. عکرمة بن ابی جهل

«عکرمة بن ابی جهل»، در صدر اسلام جزء سردمداران شرک و کفر و در جنگ بدر از سرداران سپاه کفر بود.^۲ در جنگ احد، خالد بن ولید، فرمانده جناح راست و عکرمة، فرمانده جناح چپ دشمن بود که از پشت به مسلمانان حمله کردند و موجب شکست مسلمانان شدند.^۳ در جنگ خندق نیز، همردیف عمرو بن عبدود نقش آفرینی می کرد و در بسیاری از فتنه ها شرکت داشت. در جریان فتح مکه، همه مردم مسلمان شدند؛ جز چهار نفر که یکی از آنها عکرمة بود. پیامبر ﷺ درباره آنها فرمود: «أُقْتُلُوهُمْ وَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ مُتَعَلِّقِينَ بِأُسْتَارِ الْكَعْبَةِ؛ آنها را بکشید، حتی اگر به پرده کعبه چسبیده باشند.» عکرمة از ترس کشته شدن به یمن گریخت. همسرش نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله! پسر عمویم عکرمة از ترس اعدام به یمن فرار کرده است؛ او را امان دهید تا برگردد.» رسول خدا ﷺ فرمود: «من او را امان دادم. کسی متعرض او نخواهد شد.» زن آمد و او را در سواحل تهامه پیدا کرد که سوار بر کشتی شده بود. با دیدن او گفت: «من از طرف بهترین، نیکوکارترین، و باوفاترین شخص آمده ام. خود را هلاک نکن! برای تو از رسول

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۵۴.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۳۱.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۳۵.

۴. همان، ج ۹، ص ۱۳۷.

خدا ﷺ امان گرفته‌ام.» عکرمة خوشحال شد و با همسرش بازگشت. هنگامی که به مکه رسیدند، پیامبر ﷺ به اصحاب فرمود: «عکرمة همچون مهاجر (از کفر به ایمان) نزد شما می‌آید. به پدرش (ابوجهل) دشنام ندهید؛ زیرا دشنام به میت، زنده را می‌آزارد و به میت هم چیزی نمی‌رسد.»

عکرمة بر حضرت وارد شد و عرض کرد: «یا محمد! این زن به من خیر داده است که شما مرا امان داده‌اید.» پیامبر ﷺ فرمود: «آری، تو در امان هستی!» عکرمة گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، شریکی ندارد و تو بنده و فرستاده او هستی!» سپس اضافه کرد: «شما بهترین مردم و باوفاترین آنانید! من از شرمساری سربزه‌زیرم!» بعد عرض کرد: «یا رسول الله! برایم استغفار کنید.» پیامبر ﷺ برای او استغفار کرده و فرمودند: «خدایا! تمام دشمنی‌های عکرمة را و سخنان او را که در دشمنی با اسلام بر زبان می‌رانند، بیامرز.» عکرمة گفت: «به خدا سوگند! چندین برابر هزینه‌ای که برای مخالفت با دین صرف کردم، برای تقویت دین صرف خواهم کرد و چندین برابر پیکاری که در راه کفر داشتم، در راه خدا جهاد خواهم کرد.» سپس در جنگ‌ها شرکت می‌کرد تا در زمان خلافت ابوبکر کشته شد.^۱

نمونه‌هایی از بدعاقبتان

۱. احمد بن هلال

«احمد بن هلال» کسی است که ۵۴ سفر به حج رفت که بیست سفر آن با پای پیاده بوده است. او از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است؛ یعنی دوران حضور را هم درک کرده است. وی بعد از این همه سابقه در پایان عمرش، عقیده‌ای

۱. همان، ج ۲۱، ص ۱۴۳.

باطل پیدا کرده و منحرف شد.

امام عسکری علیه السلام او را نفرین کرد و فرمود: «لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ وَ لَا أَقَالَهُ عَثْرَتَهُ يَسْتَبِيدُ بِرَأْيِهِ؛ خداوند گناه او را نیامرزد و لغزش او را نپذیرد! او مستبد و خودرأی است.» بعد فرمود: «فَصَبْرُنَا عَلَيْهِ حَتَّىٰ بتر الله بِدَعْوَتِنَا عُمُرَهُ؛ بر او صبر می‌کنیم تا به دعای ما عمرش کوتاه شود.»^۱

در ضمن، احمد بن هلال ابتدا شیعه بود، بعد از غلات شد و سرانجام ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام گشت!^۲

«سعد بن عبدالله» می‌گوید: «ما زَأِينَا وَ لَا سَمِعْنَا بِمُتَشَيِّعٍ رَجَعَ عَنِ التَّشْيِيعِ إِلَى النَّصَبِ إِلَّا أَحْمَدَ بْنَ هَلَالٍ؛^۳ ما ندیده و نه شنیده ایم که کسی شیعه باشد و ناصبی گردد، مگر احمد بن هلال!»

۲. نمونه‌ی دیگر

در یکی از شب‌ها، امیرالمؤمنین علیه السلام از مسجد خارج شده و به طرف خانه می‌رفت. جناب کمیل بن زیاد هم که از بهترین یاران حضرت بود، وی را همراهی می‌کرد. پاسی از شب گذشته بود. در بین راه، از کنار خانه‌ای عبور می‌کردند. صوت زیبای قرآن از آن خانه به گوش می‌رسید. صاحب خانه در دل شب، این آیات را تلاوت می‌کرد: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ...»^۴ کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است!»

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۵.

۲. شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۴۱.

۳. همو، کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۷۶.

۴. زمزم: آیه ۹.

این صوت، چنان در آن دل شب زیبا و دلنشین بود که کمیل را از حرکت بازداشت. او در دل به صاحب این صوت قرآنی آفرین می‌گفت؛ ولی چیزی به زبان نیاورد. امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شد که کمیل بسیار تحت تأثیر قرار گرفته است و فرمود: «کمیل! صوت قرآن او دل تو را نبرد؛ او اهل آتش است!» کمیل از این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی تعجب کرد؛ چون می‌دانست حضرت بی حساب سخن نمی‌گوید.

روزها گذشت؛ تا اینکه جنگ نهروان پیش آمد. کمیل در خدمت مولا بود که دید حضرت بین کشته‌ها، شمشیر بر سینهٔ یکی گذاشت و فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ!» یعنی ای کمیل! این شخص صاحب همان صوت زیبای قرآن، در دل آن شب است که امروز در برابر امام زمان خود ایستاده، جنگ کرده و کشته شده است.»^۱

عاقبت به خیری و عاقبت به شری در حادثهٔ کربلا

در حادثهٔ کربلا، کنار تمام ارزش‌ها و ضدا ارزش‌ها که رودرروی هم قرار گرفت، عاقبت به خیری و عاقبت به شری نیز، به طور بی‌سابقه‌ای بروز و ظهور داشت. در این حادثه، چهره‌هایی دیده می‌شوند که در مسیر باطل در حرکت بوده و به بیراهه می‌رفتند و جلوهٔ نور حسینی، صراط مستقیم را به آنها نشان داد و در طریق حق قرار گرفته، به بهشت جاویدان رسیدند. یکی را برای نمونه ذکر می‌کنیم:

زهیر بن قین

«زهیر بن قین بجلی» در مسیر مکه همراه امام حسین علیه السلام بود؛ ولی از اینکه با آن حضرت هم منزل شود، به شدت پرهیز داشت؛ اما در جایی ناگزیر شد با حضرت

۱. دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۲۶.

هم منزل شود و با فاصله‌ای از کاروان ایشان خیمه زد. هنگامی که با همراهانش سر سفره غذا نشست، پیک امام علیه السلام بر آنان داخل شد و پس از سلام، به زهیر گفت: «ابوعبدالله الحسین علیه السلام شما را می‌خواهد!»

چنان این پیام برای زهیر ناگوار آمد که لقمه از دستش افتاد؛ ولی همسرش (دلهم بنت عمرو) به او گفت: «زهیر! پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کسی را دنبال تو فرستاده است و در اجابت او تردید می‌کنی؟ برخیز و اجابت کن، سخنش را بشنو و برگرد.» زهیر نزد امام حسین علیه السلام آمد و طولی نکشید که با شادمانی بازگشت و به همراهانش گفت: «هرکس می‌خواهد دنبال من بیاید؛ وگرنه این آخرین دیدار ماست. حدیثی را برای شما نقل می‌کنم: روزی در یکی از جنگ‌ها پیروز شدیم و غنائمی به دست آوردیم. بسیار خوشحال بودیم. سلمان به من گفت: آن روزی که جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله را یاری کنید، از امروز شادمان‌تر خواهید بود!»

به هر حال، زهیر به سپاه امام حسین علیه السلام پیوست و در روز عاشورا، فرماندهی جناح راست سپاه را عهده‌دار شد. هنگام نماز ظهر هم، با «سعید بن عبدالله حنفی» مقابل امام علیه السلام ایستادند، سینه خود را در برابر آماج تیرهای دشمن سپر کردند تا حضرت با یاران خویش نماز خوف بخواند. بارش تیر آنقدر زیاد بود که پس از نماز، سعید بن عبدالله به شهادت رسید.

زهیر در روز عاشورا، چندین بار مقابل سپاه دشمن قرار گرفت و آنها را موعظه کرد و امام حسین علیه السلام در این باره فرمود: «همان‌گونه که مؤمن آل فرعون قوم خود را موعظه کرد، زهیر این قوم را موعظه نمود.»

سرانجام هم، از امام علیه السلام اجازه گرفت، به میدان کارزار رفت، پیکار جانانه‌ای کرد و جمعی را به هلاکت رسانید تا اینکه «کثیر بن عبدالله شعبی» و «مهاجر بن اوس» بر او حمله کردند و به شهادت رساندند.^۱

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۳.

در حادثه کربلا، افراد زیادی نیز عاقبت به شر شدند؛ مثل «عبیدالله حر جعفی»، «عبدالله بن عمر»، «عمر بن سعد»، «شمر» و... که برای رعایت اختصار، تنها به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم.

هرثمة بن سلیم

«هرثمة بن سلیم» کسی است که در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام شمشیر زد. خود او می‌گوید: «در جریان جنگ صفین که در خدمت علی علیه السلام بودیم، به سرزمین کربلا رسیدیم. علی علیه السلام نماز جماعتی برپا کرد و پس از سلام نماز، مقداری از خاک کربلا را برداشت، بویید و فرمود: «وَاهَا لَكَ أَتَيْتَهَا التُّرْبَةُ لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ خوشا به حال تو ای خاک (کربلا)! از تو، قومی محشور می‌شوند که بدون حساب داخل بهشت خواهند شد!»

هرثمة تعجب کرد. آیا علی علیه السلام غیب می‌گوید؟ از صفین که بازگشت، جریان را برای همسرش تعریف کرد و گفت: «مگر علی علیه السلام علم غیب دارد؟» همسرش که از شیعیان بود، گفت: «ای مرد! این سخنان را رها کن؛ علی علیه السلام جز حق چیزی نمی‌گوید.» این جریان گذشت تا روز عاشورا فرارسید و عبیدالله بن زیاد، برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا لشکر فرستاد. هرثمة در سپاه عبیدالله بود. هنگامی که به همان موضع رسید، ناگهان یاد آن واقعه و سخن امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد. به فکر فرورفت و دیگر خوش نداشت به راه خود ادامه دهد. مرکب خود را سوار شد، نزد امام حسین علیه السلام آمد، بر حضرت سلام کرد و جریان خود و سخنی را که از امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین، در همین منزل شنیده بود، بازگفت.

امام حسین علیه السلام فرمود: «مَعَنَا أَنْتَ أَوْ عَلَيْنَا؟؛ حال با مایی یا علیه ما؟» او در پاسخ گفت: «ای پسر پیغمبر! نه با شما نه علیه شما. من زن و بچه دارم. آنها را رها کرده، آمده‌ام و برایشان از ظلم ابن‌زیاد بیمناک هستم!»

امام حسین علیه السلام فرمود: «فَوَلَّ هَرَبًا حَتَّى لَا تَرَى لَنَا مَقْتَلًا فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ لَا يَرَى مَقْتَلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ وَ لَا يُعَيْشُنَا إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ؛ پس از ما دور شو و از اینجا برو تا محل شهادت ما را نبینی. سوگند به آن خدایی که جان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دست اوست! هر کس امروز محل شهادت ما را ببیند و یاریمان نکند، خداوند او را در آتش خواهد انداخت.» هرثمه می گوید: «من از نزد امام حسین علیه السلام رفتم تا محل شهادت او را نبینم!»^۱

چقدر بدعاقبت! کسی در رکاب علی علیه السلام باشد، چنین سخنی از آن حضرت شنیده باشد، به محضر امام حسین علیه السلام برسد، همه آنچه را که از علی علیه السلام شنیده به چشم خود ببیند و با این حال، توفیق پیدا نکند امام زمانش را یاری کرده و عاقبت به خیر گردد!

پس باید علاوه بر مراقبت دائم بر تقوا، اخلاص، پرهیز از دنیاگرایی، شهوت پرستی و ریاست طلبی که در حُسن و سوء عاقبت، بسیار مؤثر است، همواره این دعای سفارش شده امام صادق علیه السلام را بخوانیم: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ!»^۲

پنهان به خاک کردم رازی به آب دیده	با کس نمی توان گفتم، سر دل رمیده
وقت سحر دعایم، شد عاقبت به خیری	بر شام تار ما هم سرزد شی سپیده
پرواز بردم از یاد بالم چو شد شکسته	این است حال و روز مرغ به خون تپیده
شادابی گذشته از من مخواه دیگر	برگشت ناپذیر است رنگ رخ پریده
قوت نداشت پایم تا پیش تو بیایم	از بس که دختر تو در خارها دویده

۱. ابن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۴۰۴.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۲.

شب بود و دشت وحشت پر شد وجودم از ترس
 صحرای چه می‌شناسد طفل پدر ندیده
 بسیار رنج بردم در راه عشقت اما
 بار سفر کشیدم با قامتی خمیده
 وضعیتی است وضع رأس تو و سر من
 مجنون سرشکسته، لیلای سربریده!